

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

بهرام رحمانی

پنجم اگست ۲۰۱۱

«مذهب» و داستان «ظهور امام زمان»؟!

(بخش دوازدهم)

آنین بودا

در آنین بودا، اگر چه زن موجودی است با ظاهر فرشتگان، اما در اعماق قلبش، روح شیطانی و دام خطرناک شیطان نهفته و گسترده است. از این رو، تا مدتی هیچ زنی را به کیش خود نمی پذیرفتند و اظهار می داشتند: «خدایا ما را از شر شیطان و نفس لثیم و زن، حفظ کن.» و شعار آنان این بود: «نجات، در مصاحبت با زن تحصیل نمی شود!»

اگر چه بودا زنان را هم برای ترک دنیا به نحوی قبول می کند، اما این پذیرفتن مشروط به دو شرط است:

۱- باید سلوک زن، به طور کلی تحت نظر مردان راهب اداره شود.

۲- در هر پانزده روز، حتما خود و اعمالش را به مردان راهب عرضه کند.

زمانی که «آناندا» یکی از نزدیک ترین پیروان بودا سؤال می کند که چرا زنان محرومند؟ بودا این طور جواب می دهد: «از زن به کلی بر حذر باش ای آناندا! زنان شرورند، زنان حسودند، زنان بخیل و پستند، زنان از خرد و اندیشه به دورند.» وقتی آناندا می پرسد که اگر به حکم ضرورت با زنی مواجه شدم چه می شود. بودا پاسخ می دهد: «کاملاً بیدار باش، اگر بپیرند با آنان چون مادر سلوک کن و اگر جوانند آنها را خواهر بدان، چون زن مثل تمساح و نهنگ سهمگین و خون آشام است که در رود زندگی می نشیند تا شناوری را صید و طمع خویشت سازد.» (ادیان و مذاهب جهان، محمدصادق نبی حسینی/ صص ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷)

خلقت زن در قرآن

در تاریخ طبری، می خوانیم: «... خدا آدم را در بهشت قرار داد که در آن تنها همی رفت و همسری نداشت که بدو آرام گیرد لحظه ای بخت و چون بیدار شد زنی را بالای سر خود دید که خدای از دنده او خلق کرده بود... به گفته اهل تورات و دیگر مطلعان، خوابی برای او (آدم) انداخت. آن گاه يك دنده او را از طرف چپ بگرفت و جای آن را

از گوشت پرکرد و آدم هم چنان در خواب بود تا خدا از دنده وی حوا را بیافرید...» (ترجمه تاریخ طبری، ج ۱، ص ۶۳)

مفسران و علمای شیعه نیز همانند علمای اهل تسنن در مسأله خلقت زن، نظرات مختلفی دارند. هر چند که برخی مفسرین و روحانیون دینی به اصطلاح «نواندیش»، آن بخش از موضوعات و روایات و احادیث و حتی تفسیر برخی آیت های قرآن که به طور آشکار سؤال برانگیز و زمخت و خشونت بار هستند مورد تعدیل قرار می دهند و آن ها را با بسته بندی دیگری به بازار خرافات مذهبی ارائه می دهند. برای مثال تفسیر آیت الله مطهری، از خلقت زن چنین است: «قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده ولی هرگز نگفته که شیطان یا مار حوا را فریفت و حوا آدم را، قرآن نه حوا را به عنوان مسؤل اصلی معرفی می کند و نه او را از حساب خارج می کند. قرآن می گوید به آدم گفتیم خودت و همسرت در بهشت سکنی گزینید و از میوه های آن بخورید، قرآن آن جا که پای وسوسه شیطانی را به میان می کشد ضمیرها را به شکل «تنبیه» می آورد، می گوید: «فوسوس لهما الشیطان»؛ شیطان آن دو را وسوسه کرد. «فدلاهما بغرور»؛ شیطان آن دو را به فریب راهنمایی کرد. «و قاسمهما انی لکما من الناصحین»؛ شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آن ها را نمی خواهد.» (مؤسسه نشر آثار امام، ص ۲۰۸)

در اندیشه قرآن، انسان از خاک آفریده شده و بازگشت همه به خاک و مبعوث شدن همه نیز از خاک می باشد: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارۃ اخری». هم چنین قرآن خلقت انسان را به هفت مرحله تقسیم می کند. تفسیر نمونه در توضیح آیت ۶۷ سوره مؤمن می نویسد: «... به این ترتیب نخستین مرحله، مرحله تراب و خاک است. مرحله دوم، مرحله نطفه که مربوط به همه انسان هاست جز آدم و حوا»!

حسن بصری، از محمد روایت کرده که گفته: «ان المرأ خلقت من ضلع الرجل فان اردت ان تقیمها کسرتها و ان ترکت انتفعت بها و استقامت»؛ همانا زن از استخوان پهلوی مرد (دنده) آفریده شده، اگر بخواهی راستش کنی آن را می شکنی و اگر رهایش کنی بدان فایده یابی و او راست گردد.

درباره ماده اولیه خلقت حوا دو نظریه وجود دارد؛ الف) از دنده های پهلوی آدم علیه السلام. ب) از باقی مانده گل آدم علیه السلام.

سده از ابن عباس و ابن مسعود و گروهی از صحابه نقل کرده است که چون ابلیس از بهشت رانده شد و آدم در آن ساکن گشت، در آن جا تنها ماند و با او کسی نبود که بدو آرام گیرد، سپس خدای تعالی او را به خواب فرو برد و دنده ای از دنده های پهلوی چپ او را بیرون کشید و به جای آن گوشت نهاد و حوا را از آن دنده آفرید.

چون بیدار شد و بالای سر خود زنی را یافت از وی پرسید که «تو کیستی؟» گفت: زنی. گفت: تو را برای چه آفریدند؟ گفت: برای این که تو به من آرامگیری. فرشتگان (به آدم) گفتند: نامش چیست؟ گفت: حوا. گفتند: چرا حواش نامیدند؟ گفت: چون او را از چیز زنده آفریدند.

حسن بصری از رسول خدا، روایت کرده است: «ان المرأ خلقت من ضلع الرجل فان اردت ان تقیمها کسرتها و ان ترکت انتفعت بها و استقامت» همانا زن از استخوان پهلوی مرد (دنده) آفریده شده، اگر بخواهی راستش کنی آن را می شکنی و اگر رهایش کنی بدان فایده یابی و او راست گردد.

از ظاهر آیت «هو الذی خلقکم من نفس واحد و جعل منها زوجها لیسکن الیها» (اعراف، ۷ . ۱۸۹)، چنین بر می آید که خداوند همسر آدم را جهت آرامش گرفتن او خلق کرد.

طبری نیز به نقل از ابن عباس و ابن مسعود می نویسد: آدم در حالت بهت ترس آوری در بهشت گردش می کرد و هیچ همدوش و رفیق نداشت. این برداشت تا حدودی با نظر تورات موافق است. در واقع، قرآن نیز خلقت زن آدم و حوا را از تورات گرفته است.

قرآن، از عهد و میثاقی میان خدا و خلیفه او (آدم) سخن به میان می آورد: «و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزماً» (طه، ۲۰ . ۱۱۵)

فخر رازی، در این باره می گوید: بدون شک مراد از عهد، امر یا نهی از جانب خداوند است. در ادامه می افزاید: مفسران بر آن اند که مراد از عهد، همان دستور نزدیک نشدن به درخت است.

عهد و پیمان خداوند از آدم، خوردن از میوه تمام درختان، به جز درخت واحدی بود. علامه طباطبایی، می نویسد: اما این که مقصود از آن عهد چه بوده به طوری که از داستان آن جناب در چند جای قرآن بر می آید، عبارت بوده از نهی از خوردن درخت.

قرآن، صراحتی در نوع این درخت ندارد. در روایتی از امام رضا نیز نقل شده که آن درخت، گندم شمرده شده است: «و أشار لهما الی الشجر الحنط.»

سعید بن جبیر از ابن عباس، روایت کرده است که گندم و سنبله بود و روایت کرده اند که ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این درخت پرسید و آن حضرت فرمود: آن شجره مبارکه، گندم بود. از حضرت علی علیه السلام روایت شده که درخت کافور بوده است. کلبی، گفته: درخت معرفت نیک و بد بود. بنابراین، بین مفسران اسلامی و روحانیون حتی درباره درختی که خداوند آدم و حوا را از خوردن آن منع کرد، اختلافات فاحشی وجود دارد: سیب، گندم، جو، انگور، انجیر، حسد، کافور، درخت معرفت نیک و بد، درختی که فرشتگان از آن برای جاودانه شدن در بهشت خورده بودند، زیتون، درخت خرما، درخت محبت، درخت هوی و هوس و...، برخی از مواردی است که نقل شده است.

طبری، می نویسد: زمانی که آدم و حوا از میوه آن درخت خوردند، شرمگاه هایشان بر آن دو آشکار گردید چون خداوند آن دو را پوششی که قبل از ارتکاب خطیئه داشتند عاری ساخته بود، و شروع به پوشاندن آن ها با برگ جنت کردند.

سیدقطب می نویسد: کشف سوات و عریانی و بر گرفتن از ورق جنت نتیجه خطیئه آن ها یعنی خوردن از شجره منهی بود.

عبارت بالا و قرآن «لیبیدی لهما ماوری عنهما من سواتهما» (اعراف، ۷ . ۲۰)، چنین بر می آید که آدم و حوا قبل از خوردن از میوه ممنوعه، برهنه نبودند بلکه پوششی داشتند که در قرآن، نامی از چگونگی این پوشش برده نشده است.

در عهد قدیم، آمده است: «پس خدا موجودات را آفرید، لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد و خداوند خوابی گران بر آدم مستولی گرداند تا بخفت پس یکی از دنده هایش را گرفت و گوش در جایش پرکرد و خدا آن دنده را زنی بنا کرد و او را نزد آدم آورد.

در قرآن ۱۸ بار نام تورات و ۱۲ بار نام انجیل ذکر شده و این غیر از مواردی می باشد که تلویحاً به آن ها اشاره گردیده است. (المعجم، به ترتیب ص ۱۵۸ و ۶۸۸).

قرآن، اساساً این کتب مقدس را آسمانی نامیده و آن ها را هم چون قرآن، نازل شده از جانب خداوند می خواند:

- همانا ما (خداوند) تورات را نازل کردیم که در آن هدایت و نور است. (مائده، ۴۴)

- و بخشیدیم انجیل را که در آن هدایت و نور می‌باشد. (مائده، ۴۶)

در آیه ای دیگر در خصوص يك سانی شانیت قرآن، تورات و انجیل می فرماید:

- الله (خدائی است که) نیست خدائی مگر او که زنده و پاینده است و نازل کرد کتاب (قرآن) را به راستی، که دلیل راستی کتب (آسمانی پیش از خود است که هم اکنون) در دست شماس و تورات و انجیل را از پیش نازل کرد برای هدایت مردم (آل عمران، ۲ و ۳)

از این مهم تر آن که قرآن، تمام پیامبران پیشین علیهم السلام را مسلمان و موحد نامید و تعالیم آنان را بدون توجه به فاصله تاریخی و مقتضیات زمانی آنان در يك راستا و مشابه هم دانسته است:

- بگوئید که ما مسلمین به خدا ایمان آوردیم و به آن چه از کتب آسمانی به ما نازل شده و آن چه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندانشان و بر آن چه به موسی و عیسی عطا شده و به همه آن چه بر پیغمبران از جانب خداوند آورده اند ایمان داریم و میان هیچ يك از پیغمبران فرق نگذاریم و ما تسلیم او هستیم. (بقره، ۱۳۶)

بر این اساس می توان نتیجه گرفت که قرآن ریشه و اساس کتب مقدس ادیان الهی پیشین را نازل شده از سوی خداوند می داند و اساس تورات و انجیل را حق و صحیح می خواند، لذا به مسلمانان می آموزد که نسبت به آن ها ایمان و احترام داشته باشند.

اما این سؤال به صورت جدی مطرح است که آیا انجیل و تورات موجود، واقعا ماهیتی الهی داشته اند؟ امروزه این این سؤال حتی بین یهودیان و مسیحیان نیز به طور جدی مطرح است.

البته باید توجه داشت که فاصله زمانی قرآن با کتب مقدس پیشین نسبتا زیاد بوده است، چنان که پیدایش اصل تورات در حدود ۱۷۰۰ سال و انجیل حدود ۶۰۰ سال پیش از زمان نزول قرآن بوده است.

عهد قدیم، متشکل از ۳۹ کتاب است که در سه بخش تورات، کنویم و نبی آیم تدوین شده اند. عهد جدید نیز مجموعه ای متشکل از ۲۷ قسمت است که در چهار بخش اناجیل، اعمال رسولان، نامه رسولان و مکاشفات یوحنا تدوین گردیده اند.

در قرآن غیر از تورات و انجیل، به دو کتاب دیگر نیز به نام، اشاره شده است، یکی صحف ابراهیم و دیگری زبور داوود. البته آیات محدودی که در خصوص این دو کتاب در قرآن وجود دارد، آن چنان گویا نیست که بتوان به ماهیت آن ها پی برد، با این وجود نکاتی قابل ذکر است که به آن اشاره می گردد:

نام ابراهیم، ۶۹ بار در قرآن به «احترام و بزرگی» یاد شده و در اثنای آنها فرازهای مختلفی از زندگی او برای عبرت مؤمنین بیان شده است. خداوند او را فردی یکتاپرست و دین او را حنیف خوانده است (آل عمران، ۶۷) و می گوید که دین ابراهیم را پیروی کن. (نساء، ۱۲۵) او پیامبری راستین و فردی صدیق بود. (مریم، ۴۱) و خداوند به او و خاندانش نعمت حکمت و سروری اعطا نمود. (نساء، ۵۴) در تعالیم اسلامی، ابراهیم از پیامبران اولی العزم و دارای شریعت می باشد، و قرآن در چند مورد اشاره دارد که ابراهیم، دارای کتاب آسمانی به نام «صحف» بوده است.

- سرای آخرت بسی بهتر و پاینده است، همانا این حقیقت در صحف (رسولان) پیشین (یعنی) صحف ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام ذکر شده است. (اعلی ۱۹ تا ۱۷)

از آیت فوق استفاده می شود که کتاب ابراهیم مجموعه ای از دستنوشته ها و کتابچه ها بوده است. زیرا اگر در آیت، لفظ «صحیفه» به صیغه جمع یعنی «صحف» بیان شده است، جهت اشاره ای به دو کتاب ابراهیم و موسی نیست،

بلکه این کلمه نام خاص برای نامه ها یا نوشته های دینی مربوط به ابراهیم می باشد. چون در زبان عربی برای دو شی، صیغه تثنیه می آورند نه جمع.

آن چنان که در قرآن آمده است این کتاب یا کتاب ها محتوای آسمانی و نازل شده از سوی خداوند داشته اند، و متون آن مجموعه ای از وحی الهی بوده است که به ابراهیم نازل شده بود. (نساء، ۶۳)

- بگو ایمان آوریم به خدا و آن چه نازل شده به ما و آن چه نازل شد بر ابراهیم... (آل عمران، ۸۴)

اما از آن جا که ابراهیم (بر طبق شواهد تاریخی) حدود ۳۸۰۰ سال قبل می زیسته است، از کتاب او چیزی به جای نمانده و حتی در کتب مقدس عبرانی نیز نامی از کتاب و متن آن نرفته است.

اما از اشارات قرآنی مشخص است که محتوای صحف ابراهیم با کتاب موسی کاملاً همسو و هم کیش بوده است. (اعلی، ۱۹)

داوود، یکی از پیامبران معروف بنی اسرائیل است (متولد ۱۰۳۳ ق.م) که حدوداً ۳۷۰ سال پس از رحلت موسی، پادشاهی بزرگی در اورشلیم و سپس در تمام سرزمین های یهودیه و اسرائیل برپا نمود. نام او در قرآن ۱۶ بار ذکر شده است. قرآن او را از افضل انبیای الهی دانسته (اسراء، ۵۵) و تأکید نموده است که خداوند به او کتابی به نام زبور اعطا کرده بود:

- و ما به داوود زبور را اعطا کردیم. (نساء، ۱۶۳)

به طور کلی می توان به این نتیجه رسید که خلقت انسان از دیدگاه مذهبی، بی پایه و اساس بوده و به دور از هرگونه تحقیقات و بررسی های علمی و دستاوردهای بشری است. از این رو، هر کدام از روحانیون شیعه و سنی و غیره و هم چنین مفسرین مذهبی، هر کدام تفسیر و تحلیل و تصور خود را ارائه می دهد به این دلیل ساده که خدا، قرآن، شیطان، آدم، حوا، سحر و جادو، پیامبر و امام و غیره وجود خارجی ندارند.

تئوری تکامل بشر از دیدگاه چارلز داروین

چارلز داروین، نظریه پرداز تئوری تکامل ارگانیک به وسیله انتخاب اصلح در طبیعت، در روز دوازدهم فیبروری ۱۸۰۹، دیده به جهان گشود. در شانزده سالگی برای تحصیل در رشته پزشکی وارد دانشگاه ادینبورو شد ولی پس از چندی پزشکی و تشریح برایش کسل کننده شد. به همین دلیل خود را به کمبریج منتقل کرد تا برای ورود به کسوت روحانیت به تحصیل بپردازد. اما در کمبریج اشتغال به فعالیت هائی مانند سوارکاری و تیراندازی از تحصیل خشک و خسته کننده به مذاق داروین خوش تر آمد. با وجود این موفق شد یکی از استادان خود را قانع نماید که او را به عنوان طبیعی دان در سفر اکتشافی کشتی «بیل» همراهی کند. پدر داروین در ابتداء به این دلیل که چنین سفری بهانه خوبی برای فرزندش خواهد بود که کار اصلی خود را باز هم به تعویق اندازد با مسافرت او مخالفت کرد ولی از آن جا که آن سفر مهمترین سفر اکتشافی دریائی در تاریخ علوم غرب بود داروین پیر تر غیب شد با سفر پسرش موافقت نماید.

داروین بیست و دو ساله در سال ۱۸۳۱ سفر خود را با کشتی «بیل» آغاز کرد سفر دور دنیای «بیل» پنج سال طول کشید و سرنشینان آن طی این مدت بدون هیچ گونه عجله و شتابی گوشه و کنار سواحل امریکای جنوبی را در نوردیدند، جزایر گم نامی چون «گالاپاگو» را کشف کردند و از جزایر بسیاری در اقیانوس آرام، اقیانوس هند و اقیانوس اطلس جنوبی دیدن نمودند. داروین در طول این سفر با عجایب طبیعی فراوانی روبرو شد. قبایل بدوی را دید، فسیل های گوناگون فراوانی به دست آورد و گونه های بی شمار گیاهی و حیوانی را مورد بررسی قرار داد. او

در مورد هر چیزی که مشاهده می‌کرد یادداشت‌های با ارزشی برمی‌داشت. این یادداشت‌ها، اساس کارهای بعدی او قرار گرفت. اصول نظریه‌های او از این یادداشت‌ها که شواهد و قرائن ارزشمندی برای شکل‌گیری تئوری‌های آینده او بودند، استخراج شد.

داروین، در سال ۱۸۳۶ به انگلستان بازگشت و در خلال بیست سال بعد کتاب‌هایی را تألیف و منتشر کرد که باعث شهرت و معروفیت او به عنوان یک زیست‌شناس برجسته در کشورش شد. داروین، پس از مطالعات و بررسی‌هایی که در خلال سفر پنج‌ساله‌اش داشت در سال ۱۸۳۷، شخصا متقاعد شد اشکال انواع حیوانی و گیاهی ثابت نبوده، بلکه در طول دوره‌های زمین‌شناسی تکامل یافته‌اند. البته در آن زمان داروین هیچ‌گونه تصویری در باب علت این امر نداشت. در سال ۱۸۳۸، داروین اثر مهم مالتوس «مقاله‌ای در باب منشأ جمعیت» را مطالعه کرد. مطالعه این کتاب راه‌گشای اثبات نظریه انتخاب اصلح در طبیعت از طریق تنازع بقاء، برای داروین شد. حتی پس از آن که داروین، اصل تئوری انتخاب اصلح را تنظیم و از هر جهت آماده نمود اما برای چاپ و انتشار آن تعجیل نکرد. او دریافته بود که تئوری او با مخالفت‌های شدیدی مواجه خواهد گردید. بنابراین، بر آن شد که مدت زمان بیشتری را با دقت و وسواس صرف جمع‌آوری و مرتب‌کردن شواهد و قرائن و دلایل برای دفاع از نظریه خود بنماید.

داروین، در سال ۱۸۴۲، خلاصه‌ای از تئوری خود را آماده کرد و تا سال ۱۸۴۴ هم چنان روی متن کامل آن کار می‌کرد. در ماه جون ۱۸۵۸، داروین که هنوز سرگرم کم و زیاد کردن مطالب اثر بزرگ خود و تجدید نظر در مندرجات آن بود دست‌نوشته‌ای از «آلفرد راسل والاس» طبیعی‌دان انگلیسی که در آن هنگام در جزایر هند غربی مشغول مطالعات علمی بود دریافت کرد. این دست‌نوشته حاوی خلاصه‌ای از تئوری تکامل والاس بود که اصول آن تفاوتی با تئوری تکامل داروین نداشت. والاس مستقلا و بدون اطلاع از کارهای داروین تئوری خود را تنظیم و قبل از چاپ و انتشار برای بهره‌گیری از نظریات و احیاناً انتقادات داروین، که اکنون دیگر دانشمندی برجسته و صاحب‌منزلت به شمار می‌آمد برای او فرستاده بود. اما برای اثبات پیشگام بودن هر یک از آنان در ارائه تئوری تکامل به یک کشمکش منجر گردد، یک ماه بعد مقاله والاس و خلاصه‌ای از کتاب داروین به شکل یک کار مشترک به یک هیأت علمی ارائه شد.

انتشار کتاب «اصل انواع» داروین در سال بعد باعث برانگیخته شدن خشم و عصبانیت در محافل علمی انگلستان شد. در واقع آثار چارلز داروین، «اصل انواع به وسیله انتخاب طبیعی» و «حفظ نوع برتر در تنازع بقاء» با چنان گستردگی و قوت در بین دانشمندان و مردم عادی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت که در مورد هیچ یک از آثار علمی منتشر شده نظیر و مانندی ندارد. در سال ۱۸۷۱، در حالی که هنوز بحث و جدل پیرامون کتاب‌های قبلی داروین به شدت ادامه داشت وی کتاب جنجال‌برانگیز خود «نژاد انسان و انتخاب در رابطه با جنسیت» را منتشر کرد. طرح این نظریه که انسان را از نسل نوعی میمون است در این کتاب کافی بود تا مخالفت‌ها و مجادله‌های علمی را برافروزد، همان‌طور که در پی انتشار کتاب‌های قبلی داروین برافروخته شده بود.

داروین شخصا در هیچ یک از مباحثات علمی برای دفاع از نظریه‌های خود شرکت نمی‌کرد. اما تئوری تکامل وی، حامیان بسیاری داشت از جمله «توماس هاکزلی» مناظره‌گر چیره‌دست و سرسختانه‌ای بود که از تئوری‌های داروین دفاع می‌کرد. سرانجام تا هنگام مرگ داروین به سال ۱۸۸۲، صحت تئوری‌های داروین، مورد پذیرش و قبول اکثریت عمده نظریه‌پردازان و دانشمندان قرار گرفته بود.

اما داروین، صاحب اصلی تئوری تکامل انواع نبود. قبل از او افراد دیگری نیز چنین نظریه ای را ارائه داده بودند که از جمله آن ها می توان از «جین لامارک» طبیعی دان فرانسوی و «اراسموس داروین» پدر بزرگ چارلز داروین نام برد. اما نظریه های این دانشمندان، هرگز مورد قبول جوامع علمی قرار نگرفت. زیرا صاحبان این نظریه ها نمی توانستند توضیح قانع کننده ای در مورد این که تکامل چگونه انجام یافته است ارائه دهند. نقش عمده داروین در این میان، نه تنها نشان دادن مکانیسم چگونگی انجام مراحل - تکامل انتخاب اصلح - بود بلکه توانست شواهد و قرائن قانع کننده فراوانی را در دفاع از نظریاتش نیز ارائه نماید.

یک مسأله مهم در تئوری های داروین، این است که وی، بدون انکاء به تئوری ژنتیک تئوری هایش را مطرح و اثبات کرد. و یا بهتر است گفته شود در آن زمان کسی از تئوری ژنتیک اطلاعی نداشت. در زمان داروین، هیچ کس نمی دانست چگونه خصیصه ها و ویژگی های نسلی به نسل بعد منتقل می شود. البته در همان سال هائی که داروین مشغول تألیف و انتشار کتاب های تاریخ ساز خود بود. گریگوری مندل نیز روی قوانین وراثت کار می کرد. کار مندل که به خوبی مؤید نظریه های داروین بود، تا سال ۱۹۰۰ به کلی نادیده گرفته شد. تا آن زمان تئوری های داروین، دیگر جای خود را در محافل علمی باز کرده و کاملاً مورد پذیرش قرار گرفته بود. به این ترتیب، برداشت کنونی ما از نظریه تکامل که ترکیبی از قوانین وراثت ژنتیکی و انتخاب اصلح می باشد به مراتب کاملتر از تئوری اولیه داروین است.

تأثیر و نفوذ داروین در اندیشه و تفکر انسانی بسیار گسترده و وسیع است. در زمینه علمی محض او در علم زیست شناسی تغییری بنیادین ایجاد کرد. اصل انتخاب اصلح در واقع اصل گسترده و دامنه داری است که در تمام زمینه های دیگر مانند انسان شناسی، جامعه شناسی علوم سیاسی و اقتصادی کاربرد دارد و مورد استفاده قرار گرفته است.

تأثیر تئوری های داروین بر اندیشه و تفکر مذهبی نیز مهمتر از تأثیر آن در زمینه های علمی و جامعه شناسی و نگرش ماتریالیستی به جهان و وقایع پیرامون آن می باشد. در زمان داروین و سال ها پس از آن، مسیحیان معتقد بر این باور بودند که قبول نظریه داروین بر اعتقادات مذهبی ضربه می زند و آن را سست می کند. اما به مرور مان آن را پذیرفتند و از خرافات مذهبی دور شدند. هر چند عوامل دیگری نیز در سست شدن بنیان های اعتقاد مذهبی دخالت داشت. داروین خود نیز در ادامه تحقیقات علمی خود، فردی ملحد و بی دین شده بود.

از دیدگاه غیرمذهبی تئوری داروین، تغییر عمده ای در طرز تفکر بشر درباره دنیا به وجود آورد. از آن پس دیگر به نظر نمی رسد که انسان به عنوان یک مجموعه دایره مدار و مرکز و کانون طبیعت و جهان باشد. اکنون ما باید خود را گونه ای مشابه انواع دیگر حیوانات بدانیم و این احتمال را از نظر دور نداریم که گونه بشری نیز روزی ممکن است به کلی منقرض شود.

در نتیجه فعالیت های علمی داروین، این نظریه هراکلیتوس که «هیچ چیز جز تغییر و دگرگونی دائمی و پایدار نیست» مقبولیت بیش تری یافت. واژه های داروین مانند «تنازع بقاء» و «بقای اصلح» اکنون در محاورات روزانه جای گرفته است. کامیابی تئوری تکامل در روشن کردن اصل و ریشه نژاد انسان این نظریه را تقویت کرد که علم می تواند پاسخ گوی تمام مسائل طبیعی باشد. بنابراین، این داروین بود که با آثار خود تغییرات بنیادین در زیست شناسی و انسان شناسی به وجود آورد و نظر امروزی ما را نسبت به مکان و جایگاه انسان در جهان تغییر داد و در جایگاه واقعی اش نشاناد.

قرن نوزدهم را به دلیل تاثیراتی که نظریه تکامل زیستی داروین بر اندیشه ها نهاد، قرن داروین نامیده اند. پیش از داروین، نظریات زیست شناسی بر پایه ثبات انواع استوار بود که با نظریات دینی و فلسفی عصر موجود، هم خوانی تام داشت. تورات در سفر تکوین، آفرینش را دقیقاً به همان صورت که اکنون هست، آفریده خداوند می دانست و هرگونه تحولی را رد می کرد (کتاب مقدس، سفر پیدایش). به اساس فلسفه ارسطویی حاکم بر آن دوران، تحولات اجسام بر اساس نظریه کون و فساد یعنی آنی بود. لذا هرگونه قول به تغیر تدریجی در نهاد موجودات، کفرآمیز و بلکه غیر علمی تلقی می شد (ارسطو، ترجمه خراسانی، ۱۳۷۷).

داروین در کتاب منشأ انواع درباره انسان سخن نگفته بود، اما یک دهه بعد در کتابی به نام تبار انسان (۱۳۸۱) راجع به منشأ انسان بسیار سخن گفت. در این کتاب، داروین تمام اختلافات اساسی بین انسان و حیوانات را نفی می کند و تمام اوصاف جسمانی و روانی انسان را حالت تکامل یافته ای از حیوانات دیگر نوعی نیست، بلکه رتبی و از مقوله شدت و ضعف است. مغز و هوش انسانی حالت کامل تر از مغز میمون است و انسان های بدوی، حلقه واسط انسان و میمون های پیشرفته اند. وجود مو در بدن انسان از اوصاف مشترک انسان و حیوان است و تمام اختلافات نظیر روی دو پا ایستادن و چگونگی صورت و حرکت دست و صفات روحی از قبیل تصور و تخیل و توهم و تجرید و تعمیم در انسان ها را در مورد میمون ها آزمایش و تاثیرات ناقصی از این موارد در آن ها مشاهده کرد و حتی صفات ایثار و فداکاری، عاطفه، نوع دوستی را تحت قانون انتخاب طبیعی درآورد و نتیجه گرفت که هیچ دلیلی وجود ندارد انسان را از مجموعه موجودات طبیعی استثنا کنیم. (داروین، ۱۸۷۴) بدین سان وجود انسان، که تا آن زمان، مقدس و آسمانی انگاشته می شد به حوزه قوانین طبیعی تنزل کرد و با همان مقولاتی مورد ارزیابی قرار گرفت که سایر جانداران ارزیابی می شدند. لذا هاکس لی انگلیسی (۱۸۹۵-۱۸۲۵) از داروینست های معروف می گفت: «بین انسان و عالی ترین میمون ها تفاوت کم تری است تا بین عالی ترین و پست ترین میمون ها.» (هاکس لی، ۱۸۹۶)

با نظریه داروین، دیگر نه جهان برای ما بود و نه ما طبق تدبیری حکیمانه و قبلی و هماهنگ با جهان ساخته شده ایم. در این جهان موجودات گوناگون آمده اند و رفته اند، اما بسیاری از آن ها خود را با جهان هماهنگ ندیده و طرح و تدبیری هم در آن مشاهده نکرده اند و سرانجام هم به اساس قانون تنازع بقاً از بین رفته اند. از میان آن همه موجودات چندتائی از جمله ما انسان ها، به طور تصادفی با محیط انطباق پیدا کرده، باقی مانده اند.

داروین بر این باور است که هر کاری که بشر انجام می دهد جلوه ای از انتخاب طبیعی است. بنابراین، انسان نیز آگاهانه از عملکرد سایر موجودات در طبیعت الگوبرداری می کند؛ به عبارت روشن تر، چون انسان نیز موجودی طبیعی است؛ الگوی رفتاری او همان الگوی موجودات طبیعی است. لذا ملاحظه کاری های احساساتی نظیر حمایت از ضعفا، بیماران و آسیب دیدگان در واقع مانع تراشی بر سر راه رقابت آزادانه قوی و ضعیف در طبیعت است و بازداشتن انسان های قوی تر از پیشرفت و ترقی و بار آوردن نتیجه بیش تر و بهتر، آداب و رسوم است. (داروین، ۱۸۷۴)

اغلب دانشمندان اتفاق نظر دارند که نخستین گونه های انسان بیش از ۶۰ میلیون سال قبل در افریقا زندگی می کردند. سال ها پیش، اما نه در زمان هائی آن چنان دور، گونه هئی مختلف از بشر در کنار اجداد ما در این کره خاکی زندگی می کردند. همه آن ها با هوش و مبتکر و شکارچینی ماهر بودند. اما چرا تنها گونه ای از انسان که توانست به بقای خود در زمین ادامه دهد، گونه «هومو ساپینس» بود؟

اگرچه موضوع منشأ انسان در کانون بحث های داغ و مفصلی قرار دارد، اما باید گفت که در یک مورد نقطه نظر مشترکی بین اغلب دانشمندان وجود دارد و آن اینکه تمام گونه های مختلف انسان که زمانی روی کره زمین زندگی می کرده اند، همگی از نسل موجوداتی میمون نما بوده اند که روی دو پا می ایستادند و بیش از ۶۰ میلیون سال قبل در افریقا زندگی می کردند.

موجودات زیادی از نسل این جانوران میمون نما پا به عرصه وجود گذاشتند، اما نخستین موجودی که ما به عنوان گونه ای از انسان می شناسیم، اولین بار حدود دو میلیون سال پیش در آفریقا پدیدار شد.

این موجودات دو پا که با نام علمی «هومو ارگاستر» شناخته می شوند، شکارچینی ماهر و ابزار ساز بودند و آن طور که مطالعه استخوان های آنها نشان می دهد، به نظر می رسد که این گونه انسان، دونده ای ماهر بوده که می توانسته به سرعت یک دونده امروزی المپیک بدود.

به نظر می رسد که هومو ارگاستر در طی یک دوره خشک سالی طولانی که باعث از بین رفتن جنگل های گرم سیری و پدیدار شدن صحراهای وسیع شد، تکامل یافته است.

این گونه انسان اولیه نسبتاً مقاوم بود و می توانست در آب و هوای بسیار گرم به حیات خود ادامه دهد. سطح بدنش هم کم بود و به همین دلیل می توانست عرق خود را به طور موثرتری دفع کند. در عین حال هومو ارگاستر می توانست در طول روز و هوای روشن که اغلب جانوران دیگر استراحت می کردند، به دنبال شکار برود.

علاوه بر این ها می دانیم که هومو ارگاستر قادر به طی مسافت های طولانی بود، چرا که مطالعات نشان می دهد که این گونه انسان گوشت خوار در افریقا ساکن نماند و اولین گونه از انسانهای اولیه بود که این قاره را ترک کرد و قلمرو خود را به آسیا گسترش داد.

هومو ارگاستر بعداً در محیط مرطوب آسیای تکامل یافت و نامی جدید به خود گرفت: «هومو ارکتوس»...

تحقیقات باستان شناسان حاکی ست که قلمرو زندگی هومو ارکتوس از ترکیه امروزی تا چین را در بر می گرفت، اما احتمالاً جمعیت این گونه آن قدرها زیاد نبوده است.

پروفسور کریس سترینگر، از باستان شناسان موزه تاریخ طبیعی بریتانیا، در مورد این گونه انسان اولیه می گوید: «آن ها شکارچینی متحرک بودند در گروه های کوچک که در رقابت برای تهیه غذا موفق بودند و از لحاظ بدنی و هیكل هم خیلی شبیه ما بودند.»

یافته های جدید حاکی ست که انسان های اولیه گونه هومو ساپینس هم آفریقا را حدود ۱۲۰ هزار سال پیش ترک کردند.

اجداد ما در گروه های کوچک مهاجرت می کردند و احتمالاً موج اولیه مهاجران بیش از صد نفر نبودند. بعد تدریجاً دامنه این مهاجرت ها گسترش پیدا کرد و از سمت شرق تا هند و از شمال به داخل اروپا که آن زمان محل زندگی انسان نئاندرتال بود، توسعه یافت.

شواهد بدست آمده توسط باستانشناسان نشان می دهد که این موج مهاجرت هم زمان با یک تحول طبیعی عظیم رخ داد.

حدود ۷۴ هزار سال پیش آتش فشان توبا در جنوب شرقی آسیا با انفجاری عظیم و خیره کننده شروع به فوران کرد. انفجاری که در طی ۲ میلیون سال گذشته در کره زمین سابقه نداشته است.

بر اثر فوران این آتش فشان، آن قدر گوگرد وارد جو زمین شد که دمای کره زمین چندین درجه کاهش پیدا کرد و حجم سنگ مذابی که به بیرون فوران کرد، هم به اندازه ای بود که برای پوشاندن لایه ای ۱۰ متری به روی منطقه ای به وسعت بریتانیا کافی بود.

این انفجار آتش فشانی مقادیر متنابهی خاکستر نیز تولید کرد که توسط باد در مناطق وسیعی از آسیا از جمله در بخش گسترده ای از شبه قاره هند پخش شد. بقایای این خاکسترها هنوز هم قابل یافت است.

حضور انسان هومو ارکتوس در آسیا که در این زمان در اوج خود بود، بعد تدریجا کم رنگ تر و کم رنگ تر شد، یا به دلیل انفجار آتش فشان توبا و یا به دلیل ورود انسان مدرن به این منطقه.

در طی ۴۰ هزار سال بعد گونه هومو ارکتوس تدریجا از این منطقه بیرون شد. احتمالا عوامل مختلفی از جمله تغییرات آب و هوایی و عدم موفقیت آن ها در رقابت با انسان های مدرن برای تهیه غذا در تحقق این امر موثر بوده است...

جان شی، استاد دانشگاه استونی بروک در نیویورک و متخصص در زمینه انسان های عصر قدیم می گوید:

«قسمتی از مغز هومو ارکتوس که وظیفه کنترل زبان و کلام را بر عهده دارد، چندان بزرگ نیست.»

او می افزاید: «یکی از مهم ترین خصوصیات انسان هوموساپینس توانایی آن در ترکیب استفاده از زبان و انتقال اندیشه و برنامه ریزی های پیچیده ای است که قسمت جلوی مغز وظیفه آن را بر عهده دارد.»

از جمله عواملی که به ساخت اسلحه و ابزار و گسترش سریع آن در میان انسان های هومو ساپینس کمک کرد، توانایی آن ها در ارتباط و تبادل اطلاعات با یکدیگر و هم چنین برنامه ریزی و حتی تجارت بود.

مطالعه فسیل های کشف شده نشان می دهد که هومو ارکتوس بیش از یک میلیون سال به ساخت یک تبر ابتدایی مشابه ادامه داد.

اما در عوض، اجداد ما سلاح های کوچک تر و پیشرفته تری مانند نیزه را ابداع کردند که به وضوح در شکار و جنگ به آن ها برتری می داد.

همین امتیازات به انسان های هومو ساپینس کمک کرد تا با آغاز عصر یخبندان و محدود شدن منابع غذایی، در رقابت بر نئاندرتال ها که گونه ای دیگر از انسان های اولیه بودند، چیره شوند و سرانجام نسل نئاندرتال ها حدود ۳۰ هزار سال پیش منقرض شد.

پروفیسور کریس سترینگر می گوید: «حتی صد هزار سال پیش هنوز گونه های مختلفی از انسان روی زمین زندگی می کردند و این واقعیت برای ما عجیب است. ما آخرین بازماندگان سیر تکاملی این انسان ها هستیم.»

انسان های هومو ارکتوس تا ۳۰ هزار سال پیش در آسیا به زندگی خود ادامه دادند. اگرچه آن ها نهایتا نسل شان منقرض شد اما به نظر می رسد که بقایایی از نسل آن ها در جزیره فلورس در اندونزی تا مدت ها بعد به حیات خود ادامه دادند.

سرانجام این گونه انسان هم که به نام «هومو فلورسینسیس» یا «هابیتس» شناخته می شود، در حدود ۱۲ هزار سال پیش منقرض شد و به این ترتیب، ما به آخرین بازماندگان نسل انسان روی کره زمین تبدیل شدیم.

دکتر جان شی می گوید: «اختلاف و فاصله ای که بین ما و نزدیک ترین خویشاوندان مان یعنی گوریل ها، شامپانزه ها، و بونوبوها (شامپانزه کوتوله) وجود دارد، بسیار زیاد است.»

به گفته دکتر شی، اگر سایر گونه های انسان هم هنوز در زمین زندگی می کردند، این فاصله و اختلاف، کمتر محسوس می بود و در عوض یک جهش ناگهانی، پله های تکامل را می توانستیم ببینیم.

او می گوید در چنین صورتی «هنوز ما خود را خاص و متفاوت تلقی می کردیم اما شاید نه این قدر خاص و متفاوت. پس عیب ندارد کمی متواضع تر باشیم.» (منبع: بی بی سی فارسی)

در قرآن، حدود ۱۳۲۲ آیت وجود دارد که به موضوعات مختلف اشاره دارد و اغلب آن ها، با نظریه های علمی ناسازگار و در تضاد کامل هستند. برای مثال، در قرآن از هفت آسمان و در علم يك آسمان مطرح است و بررسی های اثبات شده علمی، هفت آسمان را صریحاً نفی می کند. همان طور که نظریه تکامل داروین، به صورت اثباتی آیات آفرینش آدم و حوا را رد می کند.

باین ترتیب، امروز حتی بسیاری از بچه مدرسه ای ها هم می آموزند که چگونه گالیله مجبور به زانو زدن شد تا عقیده اش را مبنی بر این که زمین است که به گرد خورشید می گردد عوض کند، در حالی که عکس نظریه او، یعنی آن چه گالیله به اعتراف کردنش مجبور شده بود، درست بود. یا این که در ۱۸۵۹ هنگامی که چارلز داروین کتابش را در باره منشأ انواع منتشر کرد و اثبات نمود که تمامی سازواره های زنده به انضمام انسان ها نتیجه فرآیند بسیار طولانی و آهسته تکامل هستند، چگونه کلیسا برای بار دیگر، مخالفت سرسختانه ای را با وی آغاز نمود. امروز به ویژه در ایران، بسیاری از مسلمانان نیز به این نتیجه رسیده اند که دین و مذهب، خدا، پیامبر، قرآن، امامان و امام غایب و غیره چگونه در خدمت یک حکومت جانی و تروریست و غارت گر قرار گرفته است. به این ترتیب، امروز در اثر پیشرفت های علمی و دیگر دستاوردهای بشری، زیر پای باورهای مذهبی، بسیار سست تر از گذشته شده است. اما حاکمان کشورهای مختلفی چون عربستان و ایران، از ابزار مذهب در جهت سرکوب آزادی های فردی و جمعی به ویژه سرکوب سیستماتیک زنان بهره برداری سیاسی می کنند.

[ادامه دارد](#)